

دوفصلنامه الاهیات قرآنی

(با رویکرد کلامی)

سال چهارم / شماره ۶ / بهار و تابستان ۹۵

صفحات ۹ الی ۳۰

نقد و بررسی اشکالات کلامی دکتر ذهبی به «تفسیر امام حسن عسکری (ع)»

* محمود ابوترابی

چکیده

محمدحسین ذهبی از متفکران و اساتید علوم قرآن و حدیث معاصر می باشد. وی در کتاب معروف «التفسیر و المفسرون» پس از نقل بخش‌هایی از متن تفسیر امام حسن عسکری (ع) با عناوین: «ولایة علی»، «روایات مکذوبة فی فضل اهل بیت»، «الشجرة التي نهی آدم عن الأكل منها»، «توسل الأنبياء و الأمم السابقة بمحمد صلی الله علیه و سلم و بأهل البيت»، و مانند آن بدون ارایه دلایل، این تفسیر را متهم به آفت غلو، خروج از دایره آموزه های معقول و مقبول گرایشات شیعی و تلاعب با نصوص قرآنی می نماید و استناد آن به امام (ع) را برخاسته از بهتان و دروغ بزرگان شیعه قلمداد کرده است. نظر به این که بسیاری از عالمان و محققان شیعه استناد این تفسیر را به امام (ع) موجه می دانند؛ لذا در این مقاله، به روش تحلیلی و توصیفی، به بررسی آراء ذهبی پرداخته و پاسخ دقیق و مدلی به دیدگاه‌های ایشان داده شده است. در پایان، با استناد به دلایل موجود در منابع اسلامی و حتی منابع اهل تسنن این نتیجه حاصل آمد که تفسیر امام (ع)، از همه اشکالات و اتهامات مورد نظر ذهبی مبراست و دلایل نقلی و عقلی موید صحت و تأیید آن هاست.

واژه‌های کلیدی: امام عسکری (ع)، التفسیر و المفسرون، اشکالات کلامی، ذهبی.

* عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، استادیار و تفسیر و معارف قرآن کریم قم.

jannat_ein@yahoo.com

پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۶

اصلاحات: ۱۳۹۵/۲/۲۳

دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳۱

مقدمه

مقام نقد و ابرام در طول تاریخ و از گذشته دور تا به امروز از خصائص عرصه‌های دانش و موجب رشد و بالندگی آن بوده است. آن چه در این میدان مهم است ورود منصفانه منتقد و به دور از حب و بغض آن است.

دکتر محمدحسین ذهبی از متفکران معاصر و از اساتید علوم قرآن و حدیث دانشگاه الازهر مصر و متوفای سال ۱۹۷۷ میلادی می باشد. وی در کتاب خود «التفسیر و المفسرون» پس از نقل مطالبی از متن تفسیر امام حسن عسکری (ع) در ذیل عناوین هفت‌گانه «ولایة علی»؛ «روایات مکذوبه فی فضل اهل‌بیت»؛ «الشجرة التي نهى آدم عن الأكل منها»؛ «توسل الأنبياء و الأمم السابقة بمحمد صلى الله عليه و سلم و بأهل البيت»؛ «التقية»؛ «تأثره بمذهب المعتزلة» و «تأثره فی تفسیره بأراء الشيعة فی الفروع الفقهيّة»، بدون ارایه هیچ دلیلی در نقد و ردّ آن‌ها، این‌گونه به داوری این تفسیر می‌پردازد: «و هكذا نجد هذا التفسير يسيرُ مع الهوى الشيعي سيراً فيه كثيرٌ من التطرف و الغلو و الخروج عن دائرة المعقول المقبول.» و «... كيف يصدر هذا التلاعب بنصوص القرآن من إمام له قيمته و مكانته. و إذا كان ما يذكره صاحب أعيان الشيعة من علمه و صلاحه أمراً حقيقياً، فالظن بهذا الكتاب أن يكون منسوباً إلى هذا الإمام زوراً و بهتاناً (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۸۵ و ۹۸)؛ و این چنین، تفسیر عسکری را مشاهده می‌کنیم که بر اساس هوا و میل شیعه حرکت کرده که در آن تطرف غلو و از دایره‌ی بحث معقول و مقبول پا بیرون نهادن یافت می‌شود.» و «اگر این تفسیر واقعاً از حسن عسکری به عنوان امام معصوم باشد، که نزد او علم تمام قرآن است، پس این سخنان بزرگترین شاهد بر معصوم و عالم به قرآن نبودن اوست. چگونه این بازیگری با قرآن، از امامی صادر می‌شود که برایش قیمت و ارزش و جایگاه ویژه است. و اگر به حقیقت آنچه که اعیان و بزرگان شیعه می‌گویند او دارای علم و صلاحیت بوده، گمانم آن است که این کتاب را به دروغ و تهمت به او نسبت داده‌اند. من احتمال دوم را ترجیح می‌دهم و برمی‌گزینم؛ زیرا به دلیل صحیح و نقل درست دلیل بر غالی بودن و متعصب در تشیع بودنش دست نیافته‌ام؛ چنان‌که برخی دیگر این چنین قضاوت کرده‌اند»

وی اتهاماتی بدین شرح بر تفسیر و بزرگان علمای شیعه وارد نموده است و به همین تعبیر به عنوان دلایل تثبیت عدم اعتبار تفسیر و روایات مندرج در آن، اکتفاء کرده است.

به گمان ایشان، بزرگان شیعه، این تفسیر را از سوی خویش تألیف و به دروغ به امام حسن عسکری(ع) منسوب نموده و به ایشان بهتان بسته‌اند. حال این که بسیاری از عالمان محقق شیعه، براساس پژوهش‌های به عمل آمده، استناد این تفسیر را به امام(ع) موجه می‌دانند.^۱ چون به شکل مستقل به هر یک از محورهای هفت‌گانه اشکال نکرده است لذا به نقد و پاسخ قضاوت کلی ایشان در خصوص این تفسیر باستناد موارد مذکور پرداخته می‌شود.

۱. نگاهی به محورهای هفت‌گانه ذهبی از تفسیر امام حسن عسکری(ع)

اول و دوم: در خصوص ولایت امیرالمؤمنین و فضایل اهل بیت(ع): ایشان در جلد دوم کتاب، صفحات ۸۵ تا ۸۷ بخشی از روایات تفسیری امام(ع) ذیل آیات ۸ و ۱۳ و ۱۵۹ و ۱۶۰ سوره بقره را که در خصوص ولایت امیرالمؤمنین(ع) است، با عنوان «ولایة علی» ذکر نموده و در صفحات ۸۷ تا ۹۲ از روایاتی که در این تفسیر در ذیل آیات ۳ و ۲۱۰ بقره در خصوص فضایل اهل بیت(ع) مطرح شده، با عنوان «روایات مکذوبه فی فضل اهل البیت» تعبیر نموده است و بدین شکل، بدون اقامه دلیل، این دسته از روایات را اخبار دروغین دانسته است.

سوم: در خصوص تطبیق شجره منهیة بر علم محمد و آل محمد(ص)، آقای ذهبی روایات تفسیری امام(ع) را در ذیل آیات ۳۵ بقره در صفحات ۹۲ و ۹۳ کتاب خود مطرح نموده است. چهارم: دکتر ذهبی ذیل عنوان «توسل انبیاء و امم گذشته به محمد و آل محمد(ص)» روایات دال بر توسل را در ذیل آیات ۳۸ و ۵۰ بقره در صفحات ۹۳ تا ۹۶ کتاب خود آورده و هیچ نقد مستقیم و خاصّ بر محتوای آن احادیث ارایه نکرده است.

پنجم: انتقاد به مسئله تقیه: مسئله تقیه به عنوان یکی از اعتقادات شیعه، در تفسیر امام حسن عسکری(ع) ضمن روایات تفسیری مختلف، به صورت مستقیم و غیر مستقیم، طرح گردیده است. آقای ذهبی در ص ۹۶ کتابش با ذکر دو روایت از پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) در ذیل دو آیه ۱۶۳ و ۱۷۳ بقره و بیاناتی از دیگر امامان شیعه به نقل از تفسیر امام(ع)، تلویحاً به شیعه به خاطر اعتقادش به تقیه در بین مسلمانان اشکال نموده است.

ششم: اشکال تأثیرپذیری این تفسیر از مذهب معتزله: آقای ذهبی براساس پندار خودشان، این تفسیر را متأثر از باورهای معتزله دانسته و در این زمینه در صفحه ۹۷ کتاب خود، به مطالبی از تفسیری امام(ع) در ذیل آیه ۷ سوره بقره در تفسیر از «ختم الله علی قلوبهم و...» تمسک کرده است.

هفتم: تأثیرپذیری این تفسیر از آراء فقهی شیعه: از آنجا که دکتر ذهبی، استناد این تفسیر به امام حسن عسکری(ع) را نادرست و بنابر اعتقاد خود برخاسته از استناد دروغین و بهتان بزرگان شیعه می‌داند؛ در صفحه ۹۷ کتابش، به روایات ذیل آیه ۴۳ بقره در استنتاج برخی فروع فقهی در مورد وضو، استشهاد کرده است.

۲. نقد و بررسی اشکالات کلی و اتهامات دکتر ذهبی

ایشان در کتاب «التفسیر و المفسرون» در نقد و بررسی از تفسیر «امام حسن عسکری(ع)» مسائلی را مطرح کرده است که نه تنها در چارچوب براهین عقلی و نقلی حتی در ترازوی موازین و مبانی اعتقادی وی مردود است. (ذهبی، بی تا، ج ۲: ص ۷۹-۹۸) خواننده محترم باید توجه داشته باشد مؤلف کتاب در ذیل هر یک از این عناوین نیز هفت‌گانه اشکال و دلایل خاصی وارد نکرده است مگر همان قضاوت کلی بر همه این موارد که قبلاً متن آن را نقل کردیم. اینک نگارنده مقاله به بررسی، نقد و پاسخ به این شبهه‌افکنی‌ها می‌پردازد:

۲-۱. پاسخ به موارد اول و دوم:

۲-۱-۱. روایات با عنوان «ولایة علی»: دکتر ذهبی در صفحات ۸۵ تا ۸۷ از کتاب خود، با ارائه عنوان «ولایة علی»، فراهایی از روایات آمده در تفسیر امام را ارایه کرده است. آن روایات، منقول از امام موسی بن جعفر(ع) در ذیل آیه ۸ و ۱۳ از سوره بقره می‌باشد که ضمن نقل حدیث غدیرخم و مخالفت و توطئه‌ی برخی بیعت‌کنندگان بعد آن؛ سخن عده‌ای از یاران صادق پیامبر(ص) با تعدادی از آن بیعت‌شکنان و طعنشان به صحابه وفادار را طرح و با استناد روایتی، برخی از معجزات رسول اکرم(ص) و امیرمؤمنان(ع) ذیل آیات ۱۵۹-۱۶۰ بقره به عنوان مصادیقی از «البینات و الهدی» نقل کرده است. (عسکری، ۱۴۰۹ق: ۱۱۱-۱۱۳، ح ۵۸؛ ۱۱۹، ح ۶۲؛ ۵۷۰، ح ۳۳)

قابل تأمل آن که آقای ذهبی با توجه به عدم ارایه هیچ‌گونه سخن و دلیلی به استثنای عنوان «ولایة علی»، معلوم نیست کدام قسمت از کلام منقول از تفسیر امام(ع) را محلّ اشکال می‌داند؟

دکتر ذهبی با دادن عنوان «ولایة علی» آیا منکر واقعه غدیرخم است؛ که بیش از ۱۱۰ نفر از صحابه و ۸۵ نفر از تابعین و قریب به ۳۶۰ نفر از راویان اهل سنت، آن را نقل کرده‌اند؟ علامه

امینی، قریب به ۸۰ روایت در واقعه غدیر خم نقل نموده که غالب آن‌ها از طرق راویان اهل سنت است. (امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۱: ۱۴-۱۵؛ ج ۸: ۸۷-۸۹؛ ج ۱: ۲۷۲-۲۸۳)

یا این که اصل واقعه را پذیرفته ولی برخی از جزئیات آن را پذیرا نیست؛ مثلاً عنوان «امیر المؤمنین» یا «تهنیت گفتن شیخین» یا امر پیامبر(ص) به شیخین بر تبریک گفتن به «علی(ع)» به عنوان «امیر المؤمنین» و انجام آن توسط ایشان؛ برایش تازگی داشته است! حال آن که، این عناوین و وقایع در کتاب‌های تاریخی و جوامع حدیثی و تفسیری اهل سنت به قدر وافی و کافی روایت شده است.

در تاریخ دمشق از ابوهریره می‌خوانیم: «لما أخذ رسول الله(ص) بيد علی بن أبی طالب فقال: ألسنتُ أولى بالمؤمنین؟ قالوا نعم یا رسول الله. قال فأخذ بيد علی بن أبی طالب فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فقال له عمر بن الخطاب: بَخَّ بَخَّ لك یا ابن أبی طالب! أصبحت مولای ومولى كلِّ مسلمٍ. قال فأنزل الله عز و جل: الیوم أكملت لكم دینکم (مائدة/۳)» (ابن عساکر شافعی، بی‌تا، ج ۴۲: ۲۳۳؛ و ن.ک.: ص ۲۲۰؛ ۲۲۱؛ ۲۲۲؛ ۲۳۳؛ ۲۳۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۲۱۰، ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۶۳۲؛ سمهودی، بی‌تا، ج ۳: ۱۷۱؛ متقی هندی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۳: ۱۳۴، ح ۳۶۴۲۰؛ در مورد سخن عمر بن خطاب به علی(ع) که گفت: «هنیئاً یا ابن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولى كلِّ مؤمن و مؤمنة» رک: ابن حنبل، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰: ۴۶۰، ح ۱۸۴۷۹)

یا ممکن است نقل قضیه غدیر و تهنیت شیخین در بین آیات ۸ تا ۲۰ بقره که درباره اوصاف منافقان و کفار است؛ موجب آزردهی خاطر آقای ذهبی شده باشد؟ ولی حقیقت آن که حبّ و بغض به علی(ع) بر اساس آموزه‌های نبوی، «علامت تمییز مؤمن از منافق» اعلام شده است. بزرگانی از علمای اهل تسنن در بیانی از حضرت علی(ع) نقل کرده‌اند: «لایحبّنی الاّ مؤمن و لایبغضنی الاّ منافق؛ مرا جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد.» (خوارزمی مکی، ۱۴۱۱ق: ۳۲۶ و ۳۳۲؛ ابن المغزلی، ۱۴۰۲ق: ۱۹۰-۱۹۵، ح ۲۲۵-۲۳۲). در حدیث دیگری از پیامبر اسلام (ص) خطاب به حضرت علی(ع) وارد شده است که: لایحبک إلا مؤمن و لایبغضک إلا منافق. (رک: ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۱۰۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۳۵۴؛ سوریادی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۳۸۵؛ باغندی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۴؛ امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۳: ۱۸۱-۱۸۸)

خلاصه آن که، با مطالعه سخنان آقای ذهبی در معرفی تفسیر امام(ع) که منظور خود را از ارائه نمونه‌هایی از این تفسیر، اثبات تأثرش از مذهب امامیه از یک طرف، و عدم صحّت انتساب این تفسیر را به امام عسکری(ع) از طرف دیگر اعلام کرده است؛ نتیجه می‌گیریم شاید از نظر ایشان؛ هر تفسیر شیعی یا غیر شیعی که منظور از «نزول بیّنات و هدی» را آیات و معجزات الهی ظاهر

شده به دست پیامبر(ص) و علی(ع) بدانند؛ یا مرتکب خطای فاحش گردیده یا این که تفسیر لایق انتساب به آن مؤلف نیست!

۲-۱-۲. «روایات مکذوبه فی فضل اهل البیت»: وی بعد از ارایه اشکال قبل در ارتباط با ولایت امام علی(ع)، بخش‌هایی از تفسیر امام را با عنوان «روایات مکذوبه فی فضل اهل البیت» نقل کرده و هیچ دلیلی برای دروغ بودنشان بیان نکرده و به همین تیتیر در کذب آن روایات اکتفاء کرده‌اند. (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۷۹-۹۸)

در پاسخ باید گفت: آیا نقل واقعه برخورد عده‌ای از یهود با سلمان در ذیل آیه ۳ بقره که بحث توسل به محمد و آل محمد؛ و بیانات امام علی بن الحسین(ع) در توضیح آیه ۲۱۰ بقره که بحث عداوت و دشمنی نسبت به امام علی(ع) از سوی گروه منافقان و بیانات رسول اکرم(ص) در مدح علی(ع) و در مجموع، فضائل فراوان در شأن پیامبر و علی و ائمه معصومین (علیهم السلام) در آن مطرح شده، در نظر ذهبی، بعید و خلاف حقیقت رسیده است؟ (عسکری، ۱۴۰۹ق: ۶۸، ح ۳۵ و ۶۳۰، ح ۳۶۸)

اولاً روایات مربوط به فضائل اهل بیت(ع) به خصوص خمسه طیبه در جوامع روایی شیعه و سنی به حدّ تواتر معنوی است. گرچه روایات منقول از شیعه در شأن اهل بیت بیشتر از روایات مروی از اهل سنت است.

ثانیاً دسیسه جاعلان و وضّاعان حدیث در بین اهل سنت اگر به مراتب اسفبارتر از وضع آن در میان شیعه نباشد؛ کمتر نیست. لذا مشابه سازی روایات نبوی برای دیگران از طرف وضّاعان، با تقویت و حمایت حکام جور رونق یافت و تا ده‌ها سال ادامه پیدا کرد. بدین سبب؛ جوامع حدیثی از نقل فضائل اهل بیت کم رنگ گشته و از مدح و ثنای برخی صحابه به زبان نبیّ اسلام(ص) پرگردید. (امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۵: ۲۰۹ تا ۲۷۵) و با این وصف؛ متون کتاب‌های مذاهب اسلامی مملوّ از روایات در فضایل و مناقب عترت پیامبر(ص) است.

ثالثاً مضمون این روایات به اشکال دیگر در متون حدیثی و تفسیری و سیره‌ای اهل سنت هم یافت می‌شود.

لذا دور از انتظار نیست آقای ذهبی این دست روایات را با عدم بررسی سندی؛ یا عدم مشاهده محتوای آن‌ها، حداقل در منابع اهل تسنن، استبعاد یا انکار نماید. نگارش کتاب‌هایی با عنوان المناقب از خوارزمی و مناقب علیّ از ابن المغازلی و اتحاف السائل بما لفاطمه من المناقب و الفضائل از علامه محمد عبدالرؤوف المناوی الأشعری از علمای بزرگ اهل سنت و دیگر کتب، و

کتاب فضائل الخمسة فی الصحاح الستة از علامه مرتضی حسینی فیروزآبادی از بزرگان شیعه، خود حکایت از فراوانی این فضائل دارد.

۲-۲. پاسخ به مورد سوم: سپس آقای ذهبی قضیه شجره منهیه را که در تفسیر امام بر «علم محمد و آل محمد (علیهم السلام)» تطبیق شده (عسکری، ۱۴۰۹ق: ۲۲۱، ح ۱۰۳)، نقل و به شکل خاص دلیلی بر رد آن ارایه نکرده است مگر آن اشکالات عام که در صدر مقاله اشاره شد. (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۹۳)

در توضیح این تطبیق یا تأویل باید گفت: در یک نگاه کلی در تفسیر امام (ع)؛ شجره منهیه بر مطلق علم، تطبیق نگردید که در تورات آمده (سفر پیدایش، باب سیّم، آیه ۵ و ۲۲) بلکه بر «علم محمد و آل محمد (علیهم السلام)» تطبیق گردید. در تفسیر امام، درباره شجره ممنوعه در بهشت آدم و حوا مطلبی آمده که بخشی از آن در دیگر روایات کمتر مشاهده می‌شود؛ امام (ع) فرمودند: «درخت ممنوع، علم محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم)، است که خدا آن را اختصاص به ایشان داده و با آن؛ آن‌ها را بر سایرین برگزید و فقط آنان به اذن خدا، حق تناول آن را دارند و از همین درخت بود که پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) پس از اطعام مسکین و یتیم و اسیر تناول می‌کردند و از این طریق احساس گرسنگی و تشنگی و رنج و خستگی نمی‌کردند.» آنگاه فرمود: «آن درخت با درختان دیگر بهشت متفاوت است، زیرا سایر درختان هر کدام حامل یک نوع میوه است، ولی این درخت حامل گندم، انگور، انجیر، عنب و سایر انواع میوه‌ها و خوراکی‌هاست. به همین جهت، درباره آن اختلاف شده، بعضی آن را گندم و برخی انگور و برخی نیز عنب دانسته‌اند.» در پایان می‌فرماید: «این درختی است که هر کس به اذن خدا از آن تناول کند علم اولین و آخرین، بدون تعلّم به او الهام می‌شود و کسی که بدون اذن خدا از آن تناول کند به مقصودش نمی‌رسد و مرتکب عصیان پروردگارش می‌شود.» (همان)

از این روایت، ویژگی‌های چند برای درخت ممنوعه یاد شده:

۱- برخی میوه‌های این درخت از امور اختصاصی محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم) است و دیگران را جز با اذن خدا بدان راهی نیست.

۲- هر کس به اذن خدا از آن تناول کند به علم اولین و آخرین دست می‌یابد.

۳- هر کس بدون اذن خدا از آن تناول کند معصیت پروردگار کرده و رستگار نخواهد شد.

۴- درختی است که بر خلاف درختان دنیا و سایر درختان، میوه‌های گوناگون دارد.

۵- غیر از گوناگونی انواع میوه‌ها، هم میوه‌های مادی دارد و هم معنوی؛ چون هم میوه‌هایی مانند انگور و عناب دارد و هم میوه علم.

در توضیح و پاسخ حَلّی و نقضی از این شبهه در آغاز، بیان محدث بزرگ فیض کاشانی و استاد جوادی آملی نقل می‌گردد. مرحوم فیض در تفسیر صافی، بیان لطیفی دارد که به اختصار ذکر می‌شود: «چنانکه برای بدن انسان غذاهایی از حبوبات و میوه‌ها وجود دارد، برای روح انسان نیز غذاهایی از علوم و معارف است و چنانکه برای غذای بدنی درختانی تولیدگر آن است، برای غذای روحی نیز درختانی. هر کس از غذا و درخت متناسب با خود استفاده می‌کند و برای انسان‌ها درجات مختلفی است که با آن‌ها، بر یکدیگر برتری می‌یابند و صاحبان درجات برتر، امکانات درجات پایین‌تر را نیز دارند، با زیاده. هر میوه مادی و جسمانی، در عالم بالا و روحانی، مثالی متناسب با خود دارد. از این رو، شجره، گاهی به درخت میوه‌ها تفسیر شده (به اعتبار وجود مادی) و گاهی بر اثر آنچه در عالم بالا دارد، به درخت علم تفسیر شده است.

شجره علم محمد(ص) اشاره به محبوبیت کاملی است که پیامبر نزد خداوند دارد؛ محبوبیتی که تولیدگر و ثمر دهنده همه کمال‌های انسانی است و توحید محمدی را اقتضا دارد و آن توحید عبارت از فنای فی الله و بقای بالله است و در حدیث نبوی: «لِيْ مَعَ اللّٰهِ وَقَتَّ لَا يَسْعُنِيْ فِيْهِ مَلَكٌ مَّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ» (حقی بروسوی، اسماعیل، ج ۳، ص ۲۳۱ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۵۰) به آن اشاره شده است. شجره کافور(عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۶۰، ح ۱۱۳) نیز اشاره به برد (= سکون و آرامش بخشی) یقین است که آرامش کامل و خُلُق عظیم را به دنبال می‌آورد و شجره حسد (بحرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۸۷، ح ۱۳) نیز به این اعتبار است که انگیزه نزدیک شدن به آن شجره بلند، حسادت است. بدین سبب، اهل تأویل، درخت را به درخت هوای نفس و طبیعت تأویل برده‌اند. پس هیچ منافاتی بین روایات متعددی که درباره درخت مزبور وارد شده نیست، چنانکه منافاتی نیز بین روایات و آنچه اهل تأویل گفته‌اند دیده نمی‌شود» (فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۸)

مفسر گرانقدر حضرت استاد جوادی آملی می‌نویسد: «مراتب اولیای الهی همانند درجات انبیاء و نیز مرسلین متفاوت است؛ ممکن است برخی از شجره‌های طوبا مخصوص بزرگانی از اولیا باشد که اگر دیگران به آن دست یابند مورد اصابت صاعقه «بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» خواهند شد؛ نظیر آنچه موسای کلیم علی نبینا و آله و علیه السّلام، تمنّا داشت که با اصابت «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» مدهوش شد.» (اعراف/۱۴۳؛ جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۶۷)

در تفسیر اهل سنت هم مصادیق و معانی مختلفی از آن ارایه شده که برخی به بُعد ملکوتی و غیر مادی بودن آن اشاره دارند: «الشجرة التي نهى الله عنها آدم البرّ ولكن الحبة منها في الجنة ككلى البقر و ألين من الزبد و أحلى من العسل» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۴۲، سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۵۳)؛ و یا در تعبیر دیگری می خوانیم: «كأنه قال: يا آدم ابحت لك الجنة و ما فيها الا هذه الشجرة فانها شجرة المحبة و المعرفة و المحبة مطية المحنة»؛ (حقی برسوی، بی تا، ج ۱: ۱۰۸) و قیل: شجرة المحبة، و قیل: شجرة الطبيعة و الهوى (ألوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۳۶) و قال الكلبي: هي شجرة علم الخير و الشرّ. (شیبانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۱۲۵) و قیل: و حکى الطبرى عن يعقوب بن عتبة: «أنها الشجرة التي كانت الملائكة تحنك بها للخلد». (ابن عطيه اندلسی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۲۸)، «و كان لها ثمر تأكله الملائكة لخلدهم و هي الشجرة التي نهى الله عنها آدم و زوجته» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۴۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۳۱۰) پس در بیان بزرگان اهل سنت احتمالات مختلف در حقیقت و مصادیق شجره ممنوعه و میوه اش آمده است:

۱- غیر مادی است. ۲- درخت محبت است. ۳- درخت معرفت و علم به خیر و شر است. ۴- درخت جاودانگی است. ۵- از میوه اش ملکوتیان و فرشتگان و غیر آنان روزی خوردند. حال، پرسش آن است: این توصیفات تاویلی و تطبیقی که در کتابهای برادران اهل سنت از درخت منیه بر علم و معرفت و به امر غیر مادی تطبیق شده، موجب بی اعتباری و یا جعلی بودن روایات نمی شود؛ اما مشابه اش بر علم به قید ارتباط با «اهل بیت» که به شهادت قرآن: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً* (احزاب/۳۳) و *إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ؛ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ؛ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ* (واقعہ ۷۷-۷۹)؛ از عصمت و از بالاترین علم و معرفت برخوردارند؛ این گونه مایه تکدر خاطر و آشفتگی آقای دکتر ذهبی می شود؟! حال این که رهنمودها و دیدگاه های اهل بیت پیامبر اعظم (ص)؛ حداقل در حد یک دیدگاه می تواند در عرصه مباحثات علمی بر «علم و معرفت مقید به محمد و آل محمد (علیهم السلام)» تطبیق شود و مورد نقض و ابرام علمی قرار گیرد. آیا بهتر نبود آقای دکتر ذهبی، تطبیق درخت ممنوعه بر علم پیامبر و آلش (علیهم السلام) را بویژه به دلیل استناد این تطبیق بر رهنمود «اهل بیت (ع)»، با ادله علمی مورد نقد و بررسی عالمانه قرار می داد؟

۲-۳. پاسخ به مورد چهارم: دکتر ذهبی وجود روایات دال بر توسل انبیاء و امم سابق به محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم)، را اشکالی بر این تفسیر و دلیل بر منتسب نبودن آن به امام

دانسته است. (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۸۸) و بیانات توضیحی تفسیر امام ذیل آیه ۳۸ بقره که توسل آدم به خمسه آل عبا در آن آمده و روایت ذیل آیه ۵۰ بقره را که اقرار و تجدید آن نسبت به ولایت محمد و آل محمد و توسل به ایشان در آن مطرح گردید، به عنوان شاهد آورده‌اند. (عسکری، ۱۴۰۹ق: ۲۲۵، ح ۱۰۵؛ ۳۹۱، ح ۲۶۷؛ ۲۴۵، ح ۱۲۱) مسئله توسل در میان انبیا و امم گذشته در چند موضع از تفسیر امام یاد شده است. در صفحه ۳۹۸، حدیث ۲۷۱ می‌خوانیم: «و کان قضاء الحوائج و اجابة الدعاء اذا سئل الله بمحمد و علی و آلهم علیهم السلام مشهوراً فی الزمن السالف حتی ان من طال به البلاء قيل: هذا طال بلاؤه، لنسیانه الدعاء لله بمحمد و آله الطیبین... و لیس موسی بن عمران(ع) و من بعده من الانبیاء أمروا أنه اذا ذهبتا داهیه أن ندعوا الله بمحمد و آله الطیبین؟ قالوا: بلی.» (همان: ۴۵۱، ح ۲۹۸؛ ۲۷۵، ح ۱۴۰)

آیا شبهه ایشان آن است که چگونه انبیا و امم گذشته به محمد و اهل بیت (صلوات الله علیهم)، توسل می‌جستند با این که پیامبر و آلش هنوز به دنیا نیامده بودند؟ توسل انبیا و امم سابقه به محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم)، با توجه مختصر به آنچه که در قرآن و روایات عامه و خاصه آمده است نه تنها استبعادی ندارد بلکه امری واضح است. به اعتقاد شیعه و سنی بشارت‌های فراوانی درباره ظهور پیامبر خاتم و مقام عصمت آن حضرت و اهل بیت او در نصوص غیر محرّف تورات و انجیل آمده است (اصبهانی، ۱۳۵۱ق، ج ۴: ۴۲ و ج ۵: ۳۸۶؛ حنبل، ۱۳۱۳ق، ج ۲: ۱۷۴؛ واقدی، ۱۳۲۲ق، ج ۱: ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶ و ج ۳: ۱۵۳) و قرآن (صف/۶) نیز به کلیات امر مذکور مبشّر است.

تفسیر و جوامع حدیثی اهل تسنن نیز بطور پراکنده به توسلات انبیای قبل مانند حضرت آدم، نوح و ابراهیم و موسی (علیهم السلام)، به اسماء خمسه طیبه اشاره کرده‌اند. بر این اساس، اگر اشکالی هست بر کتب و علمای ایشان هم وارد است که این احادیث را نقل و تلقی به قبول نموده‌اند. (ن.ک.: حسینی تهرانی، ۱۴۲۳ق، ج ۹: ۱۹۵)

خوب بود آقای ذهبی در صحت مضمون این احادیث و اصالت این گونه اخبار، به «فرائد السمطین» از شیخ الاسلام حموی (جوینی خراسانی، ۱۳۹۸ق، ج ۱، الباب الاول: ۳۶-۳۷، ح ۱)، و «المناقب» ابن مغزلی (ابن مغزلی، ۱۴۰۲ق: ۶۳، ح ۸۹) و «ینایع الموده» (قندوزی حنفی، ۱۳۸۵ق، باب ۲۴: ۹۶-۹۷) مراجعه می‌کرد. حتی در فرائد السمطین روایت شده است محمد و آل محمد ۱۴ هزار سال قبل از آدم خلق شده بودند. (جوینی خراسانی، ۱۳۹۸ق، ج ۱، باب ثانی: ۴۲، ح ۶ و ۷)

قبولی داستان توبه حضرت آدم با توسل به خمسه آل عبا در کتاب «الدر المنثور» با سند صحیح در نگاه علمای سنی، روایت شد. سیوطی از عمر بن خطاب نقل کرده است که پیامبر گرامی (ص) فرمودند: «وقتی آدم مرتکب گناهی شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا ترا به حق محمد سؤال می‌کنم که مرا ببخشی، خدا به او وحی کرد که محمد کیست؟ آدم پاسخ داد: وقتی مرا آفریدی سر به عرش بلند نمودم در این هنگام دیدم در آن نوشته است: معبودی جز خدا نیست و محمد پیامبر خداست با خود گفتم: محمد بزرگ‌ترین مخلوق اوست که خدا نام او را کنار خود آورده است. در این موقع به او وحی شد که او آخرین پیامبر از ذریه تو است و اگر او نبود ترا خلق نمی‌کردم.»

در تفسیر در المنثور به نقل از ابن عباس از پیامبر که «کلمات» چه بود؛ این تعبیر هم نقل شده است: «اللهم انی اسئلك بحق محمدٍ...» یا پیامبر (ص) در باره حضرت آدم (ع) فرمود: «سئَلْ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ الْآ تَبْتَ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ.»^۲ (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۵۸-۵۹).

و نیز حدیث دیگری که کتب روایی و تفسیری با اعلان به صحت آن، نقل کرده اند، شاهد دیگری محسوب می‌شود: از ابن عباس که گفت: «أوحى الله سبحانه إلى عيسى (ع): يا عيسى أمين بمحمد و مُرَّ أمتك أن يؤمنوا به، فلولا محمدًا ما خلقت آدم، ولولا محمد ما خلقت الجنة والنار، ولقد خلقت العرش على الماء فاضطرب فكتبت عليه: لا إله إلا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فسكن» (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۷: ۶۱؛ و ن.ک.: ابن حجر الهیتمی المکی، بی تا، ج ۱: ۴۵۵، نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰: ۶، ش ۴۱۹۳)

۲-۴. پاسخ به مورد پنجم: اعتقاد به تقیه از اشکالاتی است که آقای ذهبی بر تفسیر امام (ع) وارد دانسته‌اند (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۹۰). گویا مشکل ذهبی در آن است که چرا شیعه تقیه را بر حسب ملاکات و شرایط خاص جایز می‌داند. در نقد و رد کلام ایشان چند نکته قابل توجه است:

اولاً تقیه امری عقلایی است و شریعت آن را با تحدیدی تأیید و امضاء کرده است.

ثانیاً عقل معیار تقیه را عند اللزوم با کافر یا غیر کافر یکی می‌داند.

ثالثاً علمای شیعه تقیه را در مواقع ضروری و معین مجاز دانسته‌اند.

دانشمند بزرگ شیعه امین الاسلام طبرسی می‌نویسد: «وقال أصحابنا: انها جائزة فی الأحوال كلها عند الضرورة، و ربما وجبت فيها لضرب من اللطف والاستصلاح. و ليس تجوز من الأفعال

فی قتل المؤمن، ولا فیما یعلم أو یغلب علی الظن أنه استفساد فی الدین» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۳۰) بزرگان شیعه می‌گویند: اگر ضرورت باشد، تقیه در همه حالات جایز است؛ گاهی نیز به خاطر لطف و ایجاد صلاح و شایستگی واجب می‌شود؛ اما اگر تقیه سبب کشتن مؤمنی شود و همچنین در جایی که شخص می‌داند یا گمان قوی پیدا کند که انجام آن کار سبب تباهی دین می‌شود؛ جایز نیست.

رایعاً گرچه شان نزول آیه، به مشرکان اختصاص دارد اما همان گونه که در علم اصول مطرح و اثبات شد، به تنقیح مناط، آیات دال بر مشروعیت تقیه عام بوده و اختصاص به کفار ندارد: **إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً (آل عمران/ ۲۸) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (نحل/ ۱۰۶)**

خامساً أبوبکر محمد بن عبدالله بن عربی از علمای اهل سنت در باره تقیه در مقابل حاکمان فاسق می‌نویسد: «عجیب اینجا است که شافعی و فقیهان شبیه به او، امامت فاسق را جایز می‌دانند؛ کسی که نمی‌توان او را بر یک دانه ای، مورد اطمینان دانست، چگونه می‌توان او را امین در دین دانست؟ اصل این قضیه آن است که حاکمانی که بر مردم نماز می‌خواندند، وقتی که بی دین بودند، شخص نمی‌توانست پشت سر ایشان نماز بخواند و نه می‌توانست آنان را از کار بر کنار کند؛ به همین جهت با ایشان نماز می‌خواند؛ همانطور که عثمان گفته است که نماز بهترین کاری است که مردمان انجام می‌دهند؛ اگر ایشان این کار نیک را انجام دادند تو نیز با ایشان انجام بده؛ اما اگر کارهای پلید انجام دادند، تو آن را انجام مده. همچنین عده‌ای از مردم بوده‌اند که وقتی با ایشان از روی تقیه نماز می‌خواندند، این نماز را برای خداوند تکرار می‌کردند؛ عده‌ای نیز آن نماز را به عنوان نماز واجب خویش دانسته و دیگر نماز را تکرار نمی‌کردند؛ اما نظر من آن است که باید این نماز را تکرار کند. بنابراین سزاوار نیست که نماز پشت سر این امامان جماعت که از جهت دینی مورد اطمینان نیستند ترک شود؛ اما این نماز را دوباره به طور پنهانی تکرار کند، و این کار را در نزد دیگران انجام ندهد.» (ابن العربی، بی تا، ج ۴: ۱۷۱۶) این یعنی تقیه بین مسلمانان با مسلمانان دیگر.

سادساً عالم بزرگ اهل سنت فخررازی بعد از نقل دیدگاه امام شافعی یکی از ائمه مذاهب اهل سنت مبنی بر جواز تقیه بین مسلمانان و ضمن تعریف تقیه در ذیل آیه ۲۸ آل عمران، آن را امری جایز دانسته و از شقوق مختلف آن با نگاه مثبت بحث کرده است و در مسئله چهارم برای تقیه، احکامی چند بیان داشته که خلاصه اش آن است: تقیه در نجات جان و مال انسان مسلمان از خطر کفار و مشرکان و با اظهار مودت و دشمنی و در ارتباط با امور دینی جایز

است اما در اضرار به غیر جایز نیست. و ظاهر آیه مجاز بودن تقیه را بین مسلمان و کفار و مشرکان دلالت دارد نه بین مسلمانان با یکدیگر الا این که مذهب شافعی آن را در شرایط مشابه با کفار در بین مسلمانان جایز دانسته است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۱۹۴)

سابعاً سیره عملی بزرگان اهل سنت به تقیه در مقابل سلاطین مسلمان جور و فاسقان حکایت دارد. تاریخ نویسان اهل سنت تقیه در فتنه «محنة خلق القرآن» را یاد می‌کنند و تقیه کردن مردم را تأیید و به آن مشروعیت می‌بخشیدند. شمس الدین ذهبی، دانشمند مشهور اهل سنت در باره این فتنه می‌نویسد: من أجاب تقية فلا بأس عليه. هرکس از روی تقیه پاسخ داده باشد، اشکالی ندارد. (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳: ۳۲۲؛ ن.ک.: مشروعیت تقیه از دیدگاه شیعه و سنی، گروه پاسخ به شبهات در سایت: مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج))

آیا با این شواهد، طرح مسأله جواز تقیه و بیان ضرورت آن در شرایط خاص در تفسیر امام(ع) را می‌توان دلیلی بر جعلی بودن یا انتسابات غیر منصفانه به آن امام همام و یا تفسیرش بر شمرده؟

۲-۵. پاسخ به مورد ششم: در مورد ششم، جناب دکتر ذهبی به بخشی از بیان امام عسکری(ع) در تفسیر آیه ۷ سوره بقره استشهاد کردند و آن را دلیل بر تأثیرپذیری این تفسیر از مذهب معتزله و معتقدات آنان دانسته‌اند. ایشان می‌نویسد چون مؤلف تفسیر معتقد به دلالت ظاهری آیه در نسبت «ختم» به حق تعالی نبوده، آن را به مطلبی تأویل کرد که رأی معتزله با آن وافق دارد؛ این دلیل بر تأثیر تفسیر از مذهب اعتزال است. امام فرمودند: «[ختم الله ...] یعنی آن دل‌ها را به علامتی نشانه‌گذاری کرده تا فرشتگان با نگاه به آن نشانه‌ها، آنان که ایمان نمی‌آورند را بشناسند.» و در نهایت، امام(ع) با توضیحات رسا و منطقی نفی جبر نموده و این آثار را از آثار کیفری و عقوبتی اعمال بندگان یاد کرده‌اند. در نقد و پاسخ باید گفت:

اولاً چون حسن بصری و ابوعلی جبائی و قاضی از بزرگان معتزله (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۹۴) در توضیح آیه گفته‌اند ختم دل و گوش در جنبه باطنی به علامتی نشانه‌گذاری می‌شوند؛ این تشابه اقتضاء دارد که این کتاب، متأثر از دیدگاه اهل اعتزال باشد؟ آیا هرگاه ایده و نظری از جناب دکتر ذهبی در بیان آیه‌ای به بیان مذهب مخالفی تشابه پیدا کرد؛ پس جناب ذهبی متأثر از آن مذهب است؟

ثانیاً مگر در دیدگاه‌های مخالف، انظار و ایده‌های حق وجود ندارد؟ مگر نفی جبر و مختار بودن انسان حق نیست؟ گرچه اهل بیت فرهنگ حق و خالص «لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین» (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ۵۱۶) را ارایه نموده و تشیع از آن پیروی کردند؟

ثالثاً مگر در قرآن کریم، بیاناتی که حکایت از تاثیر اعمال بر باطن و بُعد ملکوتی انسان به شکل نور، ظلمت، ابیضاض (سفیدی) و اسوداد (سیاهی)، قساوت و لینی، و زین و زنگار وجود ندارد؟ مگر تعابیر کنایه‌ای در بیان حالات معنوی و امور ملکوتی در ساختار زبانی وجود ندارد؟ که همه این موارد خود گونه‌های مختلف از نشانه بودن هستند.

رایعاً مگر بوی باطنی در قرآن مطرح نشده که خود علامت و سمه‌ای می‌باشد از حال صاحب آن: *إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ* (یوسف/۹۴) یعنی گوش و چشم حتی قوه شامه باطنی می‌توانند فعال یا خدای ناکرده راكد شوند و انسان قوای ادراکی خود را از دست دهند؟ و باطن افراد از اعمال خوب و بد به نشانه‌هایی علامت دار شود؟
بدیهی است تمام این ختم و طبع و ...، حالات و علامت‌های حاصل اعمال خود انسان‌اند و انتساب آنها به خداوند همه کیفری‌اند نه ابتدایی.

آیت ... جوادی آملی در تفسیر گران سنگ تسنیم در توضیح آیه ۷ بقره، در بحث روایی ضمن نقل حدیث امام عسکری (ع) و استناد به آن، علت طبع و ختم را بیان کرده و از تعبیر «وسمه‌ها بسمه یعرفها من یشاء من ملائکته ...» توضیح دادند که غیر موجودات مجرد و عالی همچون فرشتگان ضبط اعمال بشر، انسان‌های کامل که اعمال بشر بر آنان عرضه می‌شود با تعلیم خداوند باخبرند و امام هر عصر و مقربان که شاهد اعمال و قلوب آبرارند، به طریق اولی از اعمال و قلوب فجّار آگاهند و آنچه در حدیث مزبور آمده بیان برخی مصادیق شاهد است نه همه آنها. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۳۹)

۲-۶. پاسخ به مورد هفتم: دکتر ذهبی در پایان گفتار خود می‌نویسد: «از مطالعه تفسیر مشاهده می‌شود مفسّر (امام عسکری) به اندیشه‌های امامیه اثناعشریه تمایل داشته و بر آن مشی نمودند. از باب مثال در تفسیر آیه ۴۳ بقره: *وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ*؛ می‌بینیم حدیث بلندی را از رسول اکرم نقل کردند که واجب در وضو، مسح دو پا می‌باشد نه شستن آن دو؛ و حکم شستن از باب تقیه است.» (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۹۷)

در پاسخ به این اشکال ذهبی می‌توان گفت: وجوب و ضرورت مسح پا نه غسل آن، اختصاص به شیعه ندارد. به طوری که در جوامع حدیثی اهل سنت، احادیثی دال بر آن داریم، حتی در صحاح سته روایاتی وجود دارد که گواه بر صحت آن احادیث هستند: در مسند أحمد بن حنبل از بسر بن سعید آمده است: «أتی عثمان المقاعد فدعا بوضوء فتمضمض و استنشق، ثم غسل وجهه ثلاثاً و یدیه ثلاثاً ثلاثاً و مسح برأسه و رجلیه ثلاثاً ثلاثاً. ثم قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم هكذا توضأ، یا هؤلاء أکذک؟ قالوا: نعم، لنفر من أصحاب رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم عنده. (ابن حنبل، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۰۹، ح ۴۸۹؛ ن.ک.: بغدادی، ۱۳۸۶ق، ج ۱: ۸۵، ح ۱۰)

این روایت گویای چند پیام است:

عثمان بن عفان خلیفه وقت، در وضویش سر و پاها را مسح کرد و دلیلش را مستند به مشاهده اش از کیفیت وضوی پیامبر دانست. با این کار گویا به مردم که در مسأله اختلاف داشتند اعلام کرد مسح دو پا جائز یا لازم است؛

برای تثبیت این قول و رفع انکار احتمالی، از صحابه حاضر شهادت طلبید که همه باتفاق او را تصدیق کردند. (رک: سبحانی، بی تا: ۵۲)

اولاً شاید این حدیث دلالت دارد که قول اکثری اهل سنت به لزوم غسل پا بجای مسح، بعد از عثمان رونق گرفته باشد.

ثانیاً این اختلاف فقهی از اختلاف قرائت: اُرْجُلُكُمْ در آیه ۶ سوره مائده نشأت گرفته است. در میان علمای اهل سنت هم قائلان به هر دو قول را داریم. آیا آن عالمان اهل سنت که فتوا به جواز مسح پا در وضو دادند متأثر از شیعه اند و تقیه کرده‌اند؟

اگر برداشت عالمی ولو از اهل سنت بر مبنای قواعد ادبی و اصول عقلی و روایات منقول نبوی و دیگر ادله، جواز مسح پاها شد؛ باید با بیان منطقی به نقد آن پرداخت یا او را بدون دلیل به «اندیشه‌های امامیه اثناعشریه متمایل، و حکم فقهی را از باب تقیه دانسته» و از این منظر آن را باطل دانست؟

فخررازی از دانشمندان بزرگ کلامی و تفسیری اهل سنت در تفسیرش در مسأله مسح یا غسل پا، سخنان و اقوالی را ارایه داشته‌اند که می‌تواند پاسخ منطقی از این شبهه آقای ذهبی باشد: «اختلف الناس فی مسح الرجلین و فی غسلهما، فنقل القفال فی تفسیره عن ابن عباس و انس بن مالک و عکرمة و الشعبی و ابي جعفر محمد بن علی الباقر: أن الواجب فیهما المسح، و هو مذهب الإمامیه من الشیعة. و قال جمهور الفقهاء و المفسرین: فرضهما الغسل، و قال داود الأصفهانی: یجب الجمع بینهما و هو قول الناصر للحق من أئمة الزیدیه. و قال الحسن البصری و محمد بن جریر الطبری: المكلف مخیر بین المسح و الغسل» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱: ۳۰۵) قابل توجه این که یکی از اقوال در مسأله پا، مسح آن است که برخی از صحابه و تابعان مکتب خلفا هم به آن تمایل داشته‌اند.

۳. پاسخ از اتهام غلو

ذهبی، بعضی مطالب تفسیر امام(ع) را بدون هیچ برهانی، غلو دانسته است و غیر از توجیهاات و داوری کلی مذکور، استدلالی بر ادعایش ارایه نکرده‌اند.

غلو در لغت به معنای «تجاوز از حد» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۱۳) و در اصطلاح علم کلام، غلات نامی است عام برای همه فرقه‌هایی که درباره پیامبر اکرم یا ائمه اطهار (علیهم السلام) به ویژه امام علی بن ابیطالب(ع) غلو کرده و به ایشان مقام الوهیت داده‌اند. (ن.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵: ۳۴۶؛ سبحانی، بی تا: ۴۱۷)

در تفسیر امام(ع) نه تنها غلو به معنای مذکور و یا مشابه آن وجود ندارد بلکه در برخی موارد روایت برخلاف آن نقل شده است. از باب نمونه از آن امام همام بعد از تلاوت آیه: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؛ بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق گزافه‌گویی نکنید، و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری از مردم را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، نروید» (مائده/۷۷) می‌خوانیم: «اهل کتابِ غالی و گزافه‌گو، نصارا هستند. امیرمؤمنان فرمود: هر کس کفر به خدا ورزد، خشم خدا شامل اوست و از راه خدا گمراه گشته است. امام رضا(ع) مازاد بر آن سخن، فرمود: هر کس علی(ع)، امیرمؤمنان را از بنده بودن خارج کند، او از غضب شدگان و گمراهان است. چون امیرمؤمنان(ع) خود فرمود: ما اهل بیت را از عبودیت خارج نسازید، هر چه در حق ما می‌خواهید بگویید. غلو مکنید، مانند نصارا غلو نکنید. من بیزار از غلو کنندگانم» (عسکری، ۴۰۹ق: ۵۰)

این روایت تتمه‌ی مفصلی دارد که جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و بسیار ارزنده است به بحث علامه امینی با عنوان «المغالات فی الفضائل» در کتاب الغدیر مراجعه شود. (امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۷: ۶۹-۷۳)

با وجود این دلایل و شواهد عقلی و نقلی، نقضی و حلی در تبیین محورهای هفت‌گانه:

آیا سخن امام عسکری(ع) در تفسیرش «غلو و از دایره‌ی بحث معقول و مقبول یا بیرون نهادن» است؟ و یا این که آقای دکتر ذهبی در این اتهام، مبتلای به آن شده‌اند؟

آیا در تفسیر امام(ع) «بازیگری با قرآن» اتفاق افتاده یا آن که مؤلف «تفسیر و مفسران» از بحث منطقی و ادب علمی فاصله گرفته‌اند؟

آیا «اعیان و بزرگان شیعه این کتاب را به دروغ و تهمت به امام نسبت داده‌اند؟» یا آن که آقای ذهبی به دلیل تعصب و یا علل دیگر نتوانسته‌اند ادله و حقایق موجود حتی در کتب و اقوال اهل سنت را بررسی نمایند؟ و دچار این اتهام غیر واقع بینانه شده‌اند؟ خلاصه آن که در بیانات آن امام همام(ع)، نه غلوئی دیده می‌شود و نه تعصبی؛ مگر این که بگوییم هر سخنی که با دیدگاه‌های اعتقادی و مذهبی آقای ذهبی سازگار نباشد، غلو یا تعصب تلقی می‌شود.

در پایان، در پاسخی کلی از تمام اشکال ها و شبهات ذهبی، تعبیر محقق توانا آقای دکتر علی اکبر بابایی بسیار مناسب است: «روشن است که وی (ذهبی) بر اساس عقیده و رأی تعصب آلود خود نسبت به شیعه، درباره‌ی آن روایات داوری کرده و دلیلی هم بر نادرستی آن روایات ارائه نکرده، و به نادرستی آن روایات در دیدگاه خود اکتفا کرده است. از دیدگاه شیعه، نادرستی هیچ یک از آن روایات قطعی نیست گرچه قطع به صدور آن روایات از معصوم(ع) نیز در گرو سند معتبر یا قراین قطع آور است.» (بابایی، ج ۱، ص ۹۴)

جمع بندی و نتیجه گیری:

نتیجه این بررسی نشان داد که ادعاهای آقای محمدحسین ذهبی در کتاب التفسیر و المفسرون بر علیه شیعه صحیح و منطقی نیست:

ایشان دلیلی بر عدم اعتبار و دروغین بودن روایات تفسیری وارده در خصوص «روایات امیرالمؤمنین(ع)» و «فضایل اهل بیت» در ذیل آیات ۳، ۸، ۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰ و ۲۱۰ بقره ارایه نکرده است؛ به علاوه، آن روایات و یا مضامین آن‌ها و در خصوص واقعه غدیر و برخی جزئیات این رخداد قطعی تاریخی و سایر فضایل اهل بیت(ع)، مستندات فراوان از دانشمندان اهل سنت در حد تواتر لفظی یا معنوی در دسترس می‌باشد که برخی اسناد آن ارایه شده است. تطبیق یا تأویل شجره منهیّه بر علم محمد و آل محمد (ص)، در ذیل آیه ۳۵ سوره بقره، در تفسیر مفسران متعمق شیعه و سنی بدون سابقه نیست که در متن به برخی از اسناد آن اشاره شد.

مسأله توسل انبیاء و امت های گذشته به پیامبر(ص) و آل طاهرینش(ع)، در روایات تفسیری، نه تنها استبعادی ندارد، بلکه در تفاسیر و جوامع حدیثی اهل تسنن، توسلات انبیای گذشته به اسماء خمسه طیبه مطرح شده است و برخی از آنها به عنوان شواهد از کتب اهل سنت نقل شده‌اند.

استناد به «مسأله تقیه» در روایات تفسیری از تفسیر امام (ع) و پندار «تأثیرپذیری این تفسیر از باورهای معتزله»، دو مسأله دیگری است که دکتر ذهبی به آن خرده گرفته است، در حالی که اعتقاد به تقیه در باورهای شیعه، امری عقلایی است که شریعت آن را با تحدیدی، تأیید و امضاء نموده است، به علاوه، سیره عملی و اعتقادی برخی از بزرگان اهل سنت نیز به آن مشروعیت بخشیده که به نمونه‌هایی مستنداً پرداخته شد. و مسأله تأثیرپذیری از مذهب اعتزال: اولاً در میان اهل سنت هم معتقد دارد؛ ثانیاً کلیت آن در آیات قرآنی و مشابهاً آن در روایات صحیحه وجود دارد و برخی از مفسران بزرگ، ضمن پذیرش حدیث شاهد، با تاییدات نقلی و براهین عقلی از آن در تبیین آیه بهره گرفته‌اند.

آخرین مورد تمسک ذهبی، تأثیرپذیری این تفسیر از آراء فقهی شیعه (وجوب مسح دو پا در وضو به جای شستن آن) است که ثابت شد: اولاً، وجوب و ضرورت مسح پا به جای غسل آن، مربوط به اختلاف قرائت در واژه (أَرْجُلْکُمْ) در آیه ۶ سوره مائده است که در میان عالمان اهل سنت نیز قایلانی دارد. ثانیاً در جوامع حدیثی اهل سنت نیز احادیثی دال بر آن یافت می‌شود که در متن مقاله برخی از مستندات آن یادآوری شده است.

خلاصه آن که تفسیر امام عسکری (ع) نه تنها بر اساس هوا و میل شیعه حرکت نکرده است؛ بلکه شیعه بر محور نظرات آن امام همام و پیشوایان معصوم از عترت رسول خدا حرکت کرده و می‌کند. هم چنین در آن تمایل به غلو مشاهده نمی‌شود و از دایره‌ی بحث معقول و مقبول پا بیرون نرفته است؛ و هیچ نوع بازیگری با قرآن، در آن تفسیر قابل مشاهده نمی‌شود. بلکه با ارایه ادله عقلی و نقلی و شواهد رسا روشن گردید که جناب ذهبی به غلو و تعصب در انکار حقایق هفت‌گانه مبتلا گشته‌اند و تسلیم عقل و منطق نبوده و ادعای بدون دلیل داشته‌اند.

پی نوشت‌ها:

۱- دانشمندان تفسیری و محدثان در اعتبار تفسیر امام (ع) اختلاف نظر دارند. دانشمند گرانمایه استاد رضا استادی رساله‌ای را در باره این تفسیر نوشته‌اند و تحقیق مفصلی در اعتبار آن انجام داده‌اند - شکر الله مساعیه - در این رساله نام ۳۱ تن از علما که به جعلی بودن کتاب اعتقاد ندارند، و تمام یا بیشتر آن را معتبر دانسته‌اند؛ را گرد آورده است. برای اطلاع تفصیلی مراجعه شود: استادی، رضا، مقاله «بحثی در باره تفسیر امام حسن عسکری (ع)»؛ مجله نور علم، دوره دوم، ش ۱، نشر جامعه مدرسین؛ مقاله‌ی مزبور در انتهای نسخه‌ی مطبوع تفسیر امام، نشر مدرسه الامام المهدی (ع)، صفحه‌ی ۷۱۴-۷۳۶ چاپ شده است؛ و رهنمای منفرد، محمد مسعود، «پژوهشی در تفسیر العسکری (ع) منسوب به امام حسن بن علی

العسکری علیهم السلام» پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد: قم؛ کتابخانه فرهنگ و معارف قرآن؛ قفسه ۳۴، ردیف ۶، و در کتاب تألیفی از نگارندهی مقاله حاضر با عنوان «معرفی توصیفی تفاسیر روایی معروف شیعه» چاپ سمت مراجعه شود.

۲- أخرج الطبرانی فی المعجم الصغیر و الحاکم و أبو نعیم و البیهقی کلاهما فی الدلائل و ابن عساکر عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: لما أذنب آدم الذنب الذی أذنبه رفع رأسه إلی السماء فقال: أسألك بحق محمد الا غفرت لی فأوحی الله الیه و من محمد فقال تبارک اسمک لما خلقتنی رفعت رأسی إلی عرشک فإذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت أنه لیس أحد أعظم عندک قدرا ممن جعلت اسمه مع اسمک فأوحی الله الیه یا آدم انه آخر النبیین من ذریکت و لولا هو ما خلقتک» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج: ۱، ۶۰) و أخرج الدیلمی فی مسند الفردوس بسند رواه عن علی: قال «سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن قول الله «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه» (بقره/۳۷) فقال: إن الله أهبط آدم ... قال: بلی . قال: فما هذا البكاء؟ قال: وما یمنعنی من البكاء وقد أخرجت من جوار الرحمن! قال: فعلیک بهؤلاء الکلمات . فإِنَّ الله قابل توبتک ، و غافر ذنبک . قل: اللهم إنی أسألك بحق محمد وآل محمد ، سبحانک لا إله إلا أنت عملت سوءاً وظلمت نفسی فاغفر لی إنک أنت الغفور الرحیم . اللهم إنی أسألك بحق محمد وآل محمد سبحانک لا إله إلا أنت عملت سوءاً وظلمت نفسی فتاب علیّ إنک أنت التواب الرحیم . فهؤلاء الکلمات التی تلقی آدم «؛ (همان: ۶۱؛ و ن.ک.: امینی، ۱۳۸۷ق، ج: ۷؛ ۴۰۳؛ حسین، ۱۳۶۶، ج: ۱۷؛ ۴۸۸)

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. عهدین، عهد عتیق.
۳. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۴. ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، (بی تا)، أحكام القرآن، بی نا، بی جا، از نرم افزار جامع التفاسیر نور، نسخه ۲/۱.
۵. ابن حجر الهیثمی المکی، أحمد شهاب الدین، (بی تا)، الفتاوی الحدیثیه، چاپ دوم، از نرم افزار المکتبة الشاملة الاصدار.
۶. ابن حنبل، أحمد، (۱۳۱۳ق)، مسند الامام، مطبعة المیمية، مصر.
۷. _____ (۱۴۲۰ق) مسند الامام، چاپ دوم، مؤسسه الرسالة، بیروت.

٨. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، (١٤١٢ق)، الاستيعاب، تحقيق: على محمد بجاوى، دارالجيل، بيروت.
٩. ابن عساكر شافعي، أبي القاسم على بن الحسن، (بى تا)، تاريخ دمشق، تحقيق: على شيرى، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٠. ابن عطية اندلسى، عبدالحق بن غالب، (١٤٢٢ق)، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافى محمد، دارالكتب العلميه، بيروت.
١١. ابن كثير؛ اسماعيل بن عمر، (١٤٠٧ق)، البداية و النهاية، دارالفكر، بيروت.
١٢. _____، (١٤١٩ق)، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: محمدحسين شمس الدين، دارالكتب العلميه، بيروت.
١٣. ابن مغزلى، على بن محمد، (١٤٠٢ق)، مناقب على بن ابى طالب (ع)، چاپ دوم، مكتبة الاسلاميه، تهران.
١٤. استادى، رضا، مقاله «بجنى در باره تفسير امام حسن عسكرى(ع)»؛ مجله نور علم، دوره دوم، ش ١، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.
١٥. اصبهانى، حافظ ابونعيم، (١٣٥١ق)، حليه الأولياء، مطبعة السعادة، مصر.
١٦. امينى، عبدالحسين، (١٣٨٧ق)، الغدير، چاپ سوم، دارالكتاب العربى، بيروت.
١٧. بابايى، على اكبر، (١٣٨٦)، مكاتب تفسيرى، سمت، تهران.
١٨. باغندى، ابوبكر، (١٤١٧ق)، امالى، تحقيق: أشرف صلاح على، مؤسسة قرطبة بالجيزة، مصر.
١٩. بحراني، سيد هاشم، (١٤١٩ق)، البرهان، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.
٢٠. بغدادى، على بن عمر، (١٣٨٦ق)، سنن الدارقطنى، تحقيق: السيد عبدالله هاشم يمانى المدنى، دارالمعرفة، بيروت.
٢١. ثعلبى نيسابورى، أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم، (١٤٢٢ق)، الكشف والبيان (تفسير الثعلبى)، تحقيق: الإمام أبى محمد بن عاشور، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٢٢. جوادى أملى، عبدالله، (١٣٨٠)، تسنيم تفسير قرآن كريم، مركز نشر اسراء، قم.
٢٣. جوينى خراسانى، ابراهيم بن محمد، (١٣٩٨ق)، فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الائمة من ذريتهم (ع)، مؤسسة محمودى للطباعة و النشر، بيروت.
٢٤. حسين، ميرحامد، (١٣٦٦)، عباقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، چاپ دوم، كتابخانه عمومى اميرالمومنين على(ع)، اصفهان.
٢٥. حسينى تهرانى، سيد محمدحسين، (١٤٢٣ق)، معادشناسى، نور ملكوت قرآن، مشهد.

۲۶. حقی برسوی، اسماعیل، (بی تا)، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بیروت.
۲۷. خوارزمی مکی، موفق بن احمد، (۱۴۱۱ق)، المناقب، چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرّسین، قم.
۲۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (۱۴۱۳ق)، سیر أعلام النبلاء، چاپ نهم، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، مؤسسه الرسالة، بیروت.
۲۹. ذهبی، محمد حسین، (بی تا)، التفسیر و المفسرون، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دارالعلم الدارالشامیة، بیروت.
۳۱. رهنمای منفرد، محمد مسعود، «پژوهشی در تفسیر العسکری(ع) منسوب به امام حسن بن علی العسکری علیهم السلام» پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، کتابخانه فرهنگ و معارف قرآن، قم، قفسه ۳۴، ردیف ۶.
۳۲. سبحانی، جعفر، حکم الأرجل فی الوضوء، از نرم افزار مجموعه آثار آیه الله سبحانی.
۳۳. سمهودی، علی بن عبدالله، (بی تا)، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی(ص)، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۳۴. سورآبادی، ابوبکر، (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، فرهنگ نشر نو، تهران.
۳۵. سیوطی، عبدالرحمن، (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
۳۶. شیبانی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۳ق)، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تحقیق: حسین درگاهی، بنیاد دایرة المعارف الاسلامی، تهران.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
۳۸. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، (۱۴۱۵ق)، نور الثقلین، چاپ چهارم، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم.
۳۹. عسکری، امام ابومحمد حسن بن علی(ع)، (۱۴۰۹ق)، تفسیر الامام، نشر مدرسه الامام المهدي(ع)، قم.
۴۰. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۱. فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۳۷۹)، تفسیر الصافی، مکتبه الصدر، تهران.
۴۲. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، (۱۳۸۵ق)، ینابیع المودة، چاپ هشتم، کتابفروشی بصیرتی، قم.
۴۳. متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۱ق)، کنز العمال فی سنن الأقال والأفعال، چاپ پنجم، تحقیق: بکری حیانی، صفوة السقا، مؤسسه الرسالة، بیروت.
۴۴. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت.

٤٥. نيشابورى، حسن بن محمد، (١٤١٦ق)، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقيق: شيخ زكريا عميرات، دار الكتب العلميه، بيروت.
- واقدى، محمد بن سعد، (١٣٢٢ق)، الطبقات الكبرى، مطبعة بريل، لندن.